

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هانس- پیتر برنر*
برگردان: مسعود پور هاشم
۱۱ جولای ۲۰۲۲

یک محور ژئوپلیتیک، ستراتیژی درازمدت امپریالیسم و نقش اوکراین



در ماه مارچ ۱۹۴۷، رئیس جمهور ایالات متحده، هری ترومن، دستورالعمل جدید سیاست خارجی برای امپریالیسم ایالات متحده را اعلام کرد. بر اساس «دکترین ترومن» عقب راندن کمونیسم به وسیله اقدامات گسترده سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک، هدف اصلی و مهم ایالات متحده قرار گرفت.

شورای امنیت ملی ایالات متحده، ستراتیژی مرکزی خود را در دستورالعمل ۵۸، در ۱۴ ماه سپتامبر ۱۹۴۹، به شکل زیر تدوین کرد: «هدف نهایی ما، البته، باید ظهور دولت‌های غیرتوتالیتر در اروپای شرقی باشد که مایل به انطباق با جامعه جهان آزاد و مشارکت در آن هستند.» در حال حاضر «نمی‌توان به این هدف دست یافت» با این وجود، «اگر که رژیم‌های کمونیستی مرتد بتوانند در گام اول دولت‌های ستالینیستی کنونی را سرنگون کنند، شانس موفقیت ما بسیار بیشتر خواهد بود.»

در ادامه، این رویه به شرح زیر مشخص شد: «رویه فعلی برای ترویج فرآیند بدعت‌آمیز جایگزینی در کشورهای اقماری است. اگر چه این رویکرد به نظر ناچیز می‌رسد، اما دلایلی برای جدائی بدعت‌آمیز وجود دارد. ما می‌توانیم

بدون قبول مؤولیت به عمیق‌تر شدن این شکاف‌ها کمک کنیم و اختلاف و درگیری بین کرملین و جنبش اصلاحات کمونیستی، به گردن آنها خواهد افتاد.»

در واقع حمله اصلی به بخشی از کادرهای درون احزاب کمونیست بود که قاطعانه‌ترین مخالفت با امپریالیسم را داشتند و در نتیجه ابتداء بایستی در صفوف خود به‌عنوان «ستالینیست» محکوم و منزوی می‌شدند. سخت‌ترین مشکل از دیدگاه شورای امنیت ملی در نهایت عبارت بود از: «جایگزینی این تمامیت‌خواهی (توتالیترایسم) در یک دوران گذار با اشکال آزاد زندگی که با «روحیه جهان غرب نزدیک باشند.»

در این مورد می‌توان گفت که ستراتیژیست‌های مسؤول ایالات متحده، آشکارا از نظر قاطعیت و ثبات در تعقیب اهداف بلندمدت خود نسبت به سیاستمداران شوروی که پس از مرگ ژوزف ستالین در رهبری حزب و کشور جانشین او شدند، برتری زیادی داشتند.

نقش اوکراین

اوکراین چه اهمیتی برای امپریالیسم و ناتو داشته و هنوز هم دارد؟ دولت‌های امپریالیستی – همانند جنگ‌های جهانی اول و دوم – به دو معنا به «زغال‌سنگ» توجه داشته و دارند. این به معنای تسخیر مواد خام، تسخیر ذخایر زغال سنگ دونباس، تسخیر مناطق عظیم زیر کشت غلات و همچنین تسخیر ظرفیت صنعتی بسیار مدرن اوکراین باقیمانده از نظام شوروی سابق است. اما اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین بیش از هر چیز در مبارزه برای تسلط بر اروپا است. این ایده اساسی را می‌توان در برنامه‌های بلندمدت ستراتیژیک دولت‌های امپریالیستی حتی قبل از جنگ جهانی اول دید. امپریالیسم المان قبلاً در زمان تزارها «تجزیه» پیراشکی روسی و ایجاد «منطقه بزرگ اقتصادی اتوپیائی» را تحت رهبری المان بر پرچم خود نوشته بود.

المان در مناطق پیرامونی روسیه، همچنین توسط «انقلاب‌ها و قیام‌های ملی» و افشاندن بذرهائی برای ایجاد اقمار وابسته به المان، در صدد تضعیف امپراتوری روس بودند. در سال ۱۹۱۸ اولین «جمهوری خلق اوکراین» ضد بلشویکی تحت حاکمیت المان به وجود آمد. برانگیختن ناسیونالیسم به عنوان یک اهرم و برنامه ضد شوروی در طول هفت دهه عمر اتحاد جماهیر شوروی، جزو برنامه‌ریزی روزمره آنها تلقی می‌شد.

یادداشت ۲۰ شورای امنیت ملی ایالات متحده که در اگست ۱۹۴۸ به تصویب رسید، روابط بین اوکراین و روسیه را در زمان حیات اتحاد شوروی و پس از تخریب آن این‌چنین توصیف می‌کند. ستراتیژیست‌های امریکائی ابتداء با توجه به روابط نزدیک اقتصادی و فرهنگی روسیه و اوکراین، درباره جدائی‌طلبی عجولانه اوکراین هشدار دادند. به نظر آنها هیچ خط تقسیم ما بین دو سرزمین که به وضوح قابل تشخیص باشد، وجود ندارد «و ایجاد آن خط جدائی غیرممکن خواهد بود»

از آن زمان شهرهائی که در قلمرو اوکراین قرار دارند عمدتاً سکونت‌گاه‌های روسی و یهودی بوده‌اند. بنابراین درخواست حمایت عمومی از واشنگتن در آن زمان توسط سازمان‌های جدائی‌طلب و مهاجر اوکراینی رد شد.

شورای امنیت توصیه کرد «تا زمانی که منافع نظامی یا غیر نظامی ما مستقیماً مورد تعرض قرار نگیرد، بی‌طرفی برون مرزی خود را حفظ می‌کنیم». به طور کلی شورای امنیت ملی امریکا توصیه کرد که پس از تخریب اتحاد جماهیر شوروی، «از تلاش جدی برای تعیین مسؤولیت تصمیم‌گیری در مورد این که چه کسی باید بر روسیه پس از تخریب رژیم شوروی حکومت کند، اجتناب شود. حتی در صورت بروز احتمالی درگیری‌های خشونت‌آمیزی بین این گروه‌ها، تا زمانی که به منافع نظامی ما لطمه‌ای وارد نشده است، نباید دخالت کنیم.»

ناسیونالیسم ضد روسی

پس از موفقیت ستراتیژی امپریالیسم امریکا علیه اتحاد جماهیر شوروی، یک رویکرد جدید ژئوستراتیژیک مورد نیاز بود. زیگنیو برژینسکی در کتاب خود به نام «تنها قدرت جهانی»، مفهوم سلطه بر جهان توسط ایالات متحده را که از چندین دهه قبل برنامه‌ریزی شده بود، بسط می‌دهد. او از اصل تدوین شده در آغاز قرن بیستم توسط نظریه‌پرداز ژئوپلیتیک، مکیندر چنین اظهار کرد: «کسی که بر اروپای شرقی حکومت کند بر قلب منطقه حکومت می‌کند. کسی که بر قلب سرزمین حکومت کند، بر جزیره جهانی حکومت می‌کند. کسی که بر جزیره جهانی حکومت کند، بر جهان حکومت می‌کند.» منظور مکیندر از «قلب»، مناطق تحت سیطره روسیه و سپس اتحاد جماهیر شوروی، و از «جزیره جهانی» اوراسیا به اضافه قاره آفریقا می‌باشد.

به گفته برژینسکی، تنها رقیب واقعی برای ایالات متحده پس از شوروی، روسیه است، و با وجود درهم‌ریختگی و وضعی که به آن دچار شده است، هنوز ظرفیت رقابت جدی خود را حفظ کرده است. به نظر برژینسکی، روسیه برای انجام این کار، باید اوکراین را تحت نفوذ خود درآورد، که باید قطعاً جلوی آن گرفته شود. پرسش ژئوپلیتیکی – به نظر برژینسکی – امروز دیگر این نیست که «کدام بخش از اوراسیا می‌تواند بر کل قاره تسلط داشته باشد و یا این که آیا قدرت زمینی مهم‌تر از نیرویبحری است؟... اما مهمترین میدان بازی جهان – اوراسیا – جایی است که امریکا در نهایت می‌تواند به یک قدر قدرت سیاسی در حاکمیت جهان تبدیل شود.»

در این مرحله، چین هنوز تا یک مشکل واقعی فاصله داشت، جایی که قبلاً وضعیت یک «بازیگر اصلی» «بی چون و چرا» را داشت. در آینده نیز چین احتمالاً «به دلیل سابقه خود به عنوان یک قدرت بزرگ و اعتقاد به این که دولت او مرکز جهان است برای اهداف بالاتر تلاش خواهد کرد.»

بازی بزرگ شطرنج

بدون اوکراین، روسیه دیگر یک امپراتوری اوراسیا نیست. او هنوز می‌تواند آرزوی کسب موقعیت امپراتوری داشته باشد، اما عمدتاً می‌تواند به یک امپراتوری آسیائی تبدیل شود، که احتمالاً در درگیری‌های فلج‌کننده با شورشیان آسیای مرکزی وارد شود... با این حال، اگر مسکو کنترل اوکراین با جمعیت ۵۲ میلیون نفر، منابع معدنی قابل توجه و دسترسی به بحیره سیاه را به دست آورد، روسیه به طور خودکار ابزارهایی را برای تبدیل شدن به یک امپراتوری قدرتمند در اروپا و آسیا به دست می‌آورد. از دست دادن استقلال اوکراین عواقب فوری برای اروپای مرکزی خواهد داشت و پولند را به محوری سیاسی در مرز شرقی اروپای متحد تبدیل کند.»

این برای ادغام رسمی بیشتر اوکراین در سیستم اتحاد امپریالیستی چه معنایی دارد؟ برژینسکی می‌پرسد: «آیا مرز شرقی اتحادیه اروپا باید در عین حال خط مقدم شرقی ناتو باشد؟ اولی بیشتر یک تصمیم اروپائی است، اما مستقیماً بر تصمیم ناتو تأثیر خواهد گذاشت. با این حال، این بر ایالات متحده امریکا تأثیر می‌گذارد و صدای امریکا هنوز در ناتو صدای غالب است. اروپا «ساحل ژئوپلیتیک ضروری امریکا در قاره اوراسیا» است و اگر قرار است این اروپای جدید از نظر ژئوپلیتیک بخشی از فضای یوروآتلانتیک باقی بماند، گسترش ناتو بسیار مهم است. اگر گسترش ناتو به رهبری ایالات متحده متوقف شود، پایان سیاست جامع امریکا در قبال تمام اوراسیا خواهد بود.» و اگر «اوکراین در فاصله زمانی بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ برای مذاکرات جدی با اتحادیه اروپا و ناتو آماده شود، باید به‌ویژه بتواند در

این مدت پیشرفت چشمگیری در اصلاحات داخلی خود نشان دهد و خود را با وضوح بیشتری به‌عنوان یک کشور اروپای مرکزی نشان دهد.»

جنگ در اوکراین

این به اصطلاح «جنگ پوتین» ادعائی در این باره است. اوکراین به عنوان یک منطقه گسترش علیه مسکو و به عنوان بخشی از بلوک ناتو – با قدرت جهانی شماره یک در رأس آن – به منظور مهار، تضعیف و سرکوب دائمی روسیه جدید است. جنگ با یکی از دروغ‌های معمول و رایج امپریالیسم آغاز شد. این جنگ برای دموکراسی و حاکمیت اوکراین شروع نشده، بلکه برای حق تعیین سرنوشت در برابر یک رژیم ارتجاعی و سرکوبگر انجام گرفت. این دلیلی بود که دو جمهوری دونباس از روسیه کمک خواستند.

نگرانی اصلی قدرت اصلی غرب امپریالیست، ایالات متحده آمریکا، منافع ژئوپلیتیک است، که می‌خواهد تسلط خود را بر اروپا نیز تثبیت کند. این یک جنگ نیابتی توسط ایالات متحده علیه روسیه است، که هدف آن چین، متحد روسیه نیز هست.

کشورهای اروپائی به عنوان نیروهای کمکی و دست نشانده استفاده می‌شوند. این جنگ که توسط امپریالیسم آمریکا دامن زده شده است، بخشی از تلاش تهاجمی ایالات متحده برای تسلط جهانی است. این جنگ که با هزینه اروپائی‌ها اداره می‌شود، می‌تواند به خطری گسترده و سریع به تهدیدکننده‌ترین موقعیت‌ها برای همه قاره‌ها یا حتی فراتر از آن تبدیل شود.

منبع: هفته نامه «عصر ما»